



شروع آشنائی شما با شهید هاشمی نژاد چگونه و از کجا بود؟
در دهه ۵۰ بحث‌های آکادون بحث و انتقادی دینی در مشهد که توسط آقای هاشمی نژاد اداره می‌شد، جاذبه‌های داشت که من گاهی که به مشهد می‌رفتم، به آنجا می‌رفتم و با ایشان دیدار و صحبت می‌کردیم و از آن سال‌ها بود که با ایشان آشنائی پیدا کردیم. این شروع آشنائی ما با ایشان بود، اما رابطه نزدیک و صمیمی ما برمی‌گردد به تأسیس حزب جمهوری در مشهد، یعنی ماه‌های اول پیروزی انقلاب در سال ۵۷.

چه ویژگی‌هایی در سخنرانی‌های ایشان بود که باعث جذب جوان‌ها می‌شد؟

من به عنوان یک مستمع پای سخنرانی‌های ایشان نمی‌رفتم، چون موقعیت من طوری نبود که بتوانم در مشهد باشم و این کار را بکنم، ولی فعالیت‌های ایشان را در آن کانون فعالیت‌های خوبی می‌دیدم و به همین دلیل برای عرض ارادت و اعلام همفکری نزد ایشان می‌رفتم. سخنرانی‌های شهید هاشمی نژاد دو سه تا خصوصیت داشت. خصوصیت اول این بود که ایشان بسیار خوش بیان بود و مطالب را آن‌گونه که ضرورت داشت به ذهن مخاطب می‌رساند، یعنی مشکلی در انتقال آنچه که در ذهن داشت، نداشت، به عبارت دیگر بلاغت خاصی داشت. خصوصیت دوم این بود که ایشان بیخ صحبت می‌کرد و صحبت‌هایش سطحی نبود، دردی که الان گرفتارش هستیم و در آن زمان هم بود، ولی البته الان بیشتر شده در حال حاضر متأسفانه گرایش به صحبت‌های سطحی در جامعه زیاد شده و چیزهایی از قبیل خواب و خیال و دروغ سرهم کردن مردم را معطل نگاهداشتن و عوام‌زدگی، در نزد ما رواج پیدا کرده است. ایشان از این نوع اوقات میرا بود. آدم فاضل و باسوادی بود و همان‌گونه که در تعبیر امام پس از شهادت ایشان آمده: «فاضل جوانمرد»، واقعا فاضل بود، مطالعات و تحقیقات و تالیفات زیادی داشت و به همین دلیل علمی و مستدل و محققانه صحبت می‌کرد و صحبت‌هایش عمیق بود و لذا کسانی که در آن کانون بحث و انتقاد و یا در جلسات سخنرانی‌های ایشان شرکت می‌کردند، اهل فکر و تحقیق بودند و این‌طور نبود که برای وقت‌گذرانی آمده باشند.

خصوصیت سوم هم این بود که ایشان خیلی آتشین صحبت می‌کردند. شاید شما صحبت‌ها و سخنرانی‌های ایشان را نشنیده باشید، ولی گاهی در شب‌های ماه رمضان یا سالگرد ایشان، رادیو دعاهائی را از ایشان پخش می‌کند و در آنها هم مشخص است که بسیار آتشین صحبت می‌کرد. شاید الان آتشین صحبت کردن، امتیاز نباشد، ولی در آن زمان به دلیل انقلاب، امتیاز بزرگی بود. یعنی اگر کسی آتشین صحبت می‌کرد و صحبت‌ها هم عمیق بود، جاذبه ایجاد می‌کرد. این نوع سخن گفتن، فضای مجلس را داغ و انقلابی می‌کرد و این خود از لوازم انقلاب بود. شما اگر الان به نوارهای صحبت‌های آن زمان مراجعه کنید، می‌بینید همه کسانی که با انقلاب همراهی می‌کردند، آتشین صحبت می‌کردند. آقای هاشمی نژاد غیر از وجه انقلابی، صحبت کردنش ذاتا پر حرارت و انقلابی بود و هر جا سخنرانی می‌کرد، مردم را جذب می‌کرد

ایشان بسیار خوش بیان بود و مطالب را آن‌گونه که ضرورت داشت به ذهن مخاطب می‌رساند. بلاغت خاصی داشت و صحبت‌هایش سطحی نبود. آدم فاضل و با سوادی بود و مطالعات و تحقیقات و تالیفات زیادی داشت و به همین دلیل علمی و مستدل و محققانه صحبت می‌کرد و صحبت‌ها پشان عمیق بود.

و سخنرانی‌های ایشان بسیار پرجمعیت بود و آدم‌هایی هم که شرکت می‌کردند، اهل فکر و فضل بودند، به این دلیل برای همه جاذبه داشت.

یکی از وجوه زندگی پر بار شهید بهشتی نژاد آثار قلمی ایشان است که اتفاقا کمتر درباره آن صحبت شده است. شما در جانی اشاره کرده بودید که کتاب‌های ایشان در میان طلبه‌ها محبوبیت داشت و آنها را مطالعه می‌کردند. درباره شیوه نگارش و آثار مکتوب ایشان توضیحاتی را بفرمایید.

دورانی که شهید هاشمی نژاد کتاب‌هایی را تالیف و منتشر کردند، دوران خاصی بود. ویژگی‌های مهم آن دوران را بیان می‌کنم تا تاثیر نوشته‌های ایشان را بهتر بتوانیم درک کنیم. یکی از این ویژگی‌ها این بود که کتاب‌های فارسی دینی و اعتقادی هم‌مزوج با مسائل روز کم بود یا نبود. خیلی خلاء داشتیم. در آن زمان فقط کتاب‌های قدیمی تجدید چاپ می‌شدند و رایج بودند. اغلب هم به زبان عربی بودند و عامه مردم نمی‌توانستند از آنها استفاده کنند. کتاب‌های فارسی در جامعه آن روز، غالبا توسط نویسندگان غیر مذهبی نوشته می‌شدند. این کتاب‌ها شامل رمان‌ها و کتاب‌های غیر رمان ضد مذهب چاپ می‌شدند، اما کتاب‌های مذهبی رواج نداشتند. ویژگی دوم اینکه بعضی از کتاب‌های مذهبی هم که تازه نوشته و منتشر می‌شدند، خالی از مباحث سیاسی و انقلابی بودند و جای این نوع کتاب هم خالی بود. نوشته‌های آقای هاشمی نژاد این دو ویژگی را داشتند که اولاً در مقطعی خلاء کتاب‌های دینی به زبان فارسی روان همراه با معارف دینی را پر کرد و دیگر اینکه وارد مسائل روز سیاسی و انقلابی شد و پاسخ‌گویی به نیازهای آن روز را به عهده گرفت. مثلا کتاب «منظره دکتر و پیر» را اگر بخوانید، می‌بینید که مسائل روز را مطرح کرده و به شبهات پاسخ داده است. این کار ایشان بسیار تاثیرگذار بود و می‌توان گفت که در آن برهه، ایشان تنها کسی بودند که حتی قبل از شهید مطهری، به این کار مبادرت ورزیدند. البته بخش‌هایی از آثار شهید هاشمی نژاد و شهید مطهری، هم‌زمان منتشر شدند. راه‌اندازی «کانون بحث و انتقاد دینی» و انتشار مباحث آن جلسه به صورت جزوه و کتاب، توانست دو خلائی را که ذکر کردم، تا حدودی پر کند و چون چنین آثاری در سطح جامعه وجود نداشت، طلاب

و دانشجویان تشنه و مشتاق و سایر سطوح جامعه، به سرعت آنها را می‌خریدند و در فاصله کوتاهی تمام می‌شد و به چاپ‌های متعددی رسید.

از نحوه ارتباط شهید هاشمی نژاد با مستمعین و مخاطبانشان چه خاطره‌ای دارید؟

ایشان جزو معدود کسانی بودند که وقتی سخنرانی می‌کردند، اعم از اینکه نکات سیاسی یا علمی را مطرح می‌ساختند، سخنشان جاذبه زیادی داشت. حتی یادم هست در مسجد جامع چالوس، بانیاں مجلس و مردم آنجا روش خوبی داشتند و افراد شاخصی را دعوت می‌کردند که یک ماه رمضان تمام در آنجا سخنرانی می‌کردند. چه در این شهر، چه در قم، مشهد، اصفهان و سایر شهرها، هر جا که ایشان سخنرانی داشتند، مجلس پر از جمعیت بود و دانشجویان، طلاب، برخی از اساتید دانشگاه و افراد تحصیلکرده حوزه و دانشگاه می‌نشستند و یادداشت برمی‌داشتند. خاطره جالب اینکه ایشان یک بار کل شب‌های سخنرانی خود را به نقد اعلامیه حقوق بشری که سازمان ملل صادر کرده بود، پرداختند. اوایل دورانی بود که اساسا اعلامیه حقوق بشر و نقد آن مطرح شده بود و این نقد را بسیار قوی و عالمانه هم انجام دادند و فضلا و علما یادداشت برمی‌داشتند که به درد کار تحقیقی‌شان می‌خورد. در چالوس که اشاره کردم، فقط اهالی آنجا نبودند که شرکت می‌کردند و اهالی تمام شهرهای اطراف به آنجا می‌آمدند، چون شهرت ایشان در همه جا پیچیده بود. در جلسات ماه رمضان تمام کسانی که می‌توانستند بیایند و روزهاشان باطل نشود، می‌آمدند و همیشه مسجد و محوطه اطراف آن از جمعیت پر می‌شد. سخنرانی‌های ایشان بسیار پر جاذبه بودند و به اعتقاد من شهید هاشمی نژاد توانستند افراد زیادی را با دین و افکار انقلابی آشنا کنند.

اشاره کردید که محتوای سخنرانی‌های ایشان به روز بود و از متون کتب غربی هم در آنها استفاده می‌کردند، آیا چنین استفاده‌هایی در میان اهل قلم و حوزه واکنش منفی نداشت؟
استفاده از داده‌های غربی دو جور است. یکی اینکه به آنها استناد کنیم و بخواهیم از این طریق حرف خود را اثبات و اسلام را با استناد به آنها تقویت کنیم. این شیوه همیشه با واکنش روبرو می‌شود. در آن زمان این‌طور بود، حالا هم هست. همه ما معتقدیم که اسلام نیازی به این تقویت‌ها ندارد، چون منطق اسلام آن‌قدر قوی و منسجم هست که برای اثبات آن نیازی به مستندات دیگر نباشد. این نوع برخورد با اسلام، تا حد زیادی به نوعی احساس خود کم‌بینی برمی‌گردد. اسلام چیزی کم ندارد، اما کسی که این شیوه را در پیش می‌گیرد، خودش کم دارد و فکر می‌کند که باید به این شکل اسلام را تقویت کند. شیوه دوم این است که داده‌های غرب را نقد کنیم، یعنی موارد صحیح آن را مطرح و موارد غلط را بررسی و از آنها انتقاد منطقی و عالمانه کنیم. در این شیوه عده‌ای از مخاطبان را می‌توان جذب و در عین حال موارد متفن و محکم اسلام را در همان جنبه‌هایی که آنها به عنوان ویژگی‌های برجسته غرب می‌شناسند، بیان کرد. در این شیوه نشانه‌ای از خود کم‌بینی

با عوام‌زدگی مبارزه می‌کرد...

«شهید هاشمی نژاد، یادها و یادگاره‌ها» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری

تلاش شهید هاشمی نژاد در طرح مسائل روز، بدون در غلبیدن به غرب‌زدگی و النطاق و حضور در تمامی صحنه‌های فکری و مبارزاتی، از وی شخصیت متمایزی را ساخته بود که توانائی پاسخ‌گویی به اغلب سئوالات جوانان را داشت و نیز در مقاطع حساس می‌توانست تصمیمات صحیحی بگیرد و مواضع درستی را اتخاذ کند. حجت الاسلام مهاجری با دقتی عالمانه و نگاهی تیزبین، این ویژگی‌ها را شاهد بوده و با بیانی رسا و آگویه کرده‌اند که در این گفتگو شاهد بوده‌ایم.

• در آمد





بحث و انتقاد دینی و «کانون‌های دیگر، نشان داد که به کار تشکیلاتی معتقد است، چون تشکیلات و حزب که فقط سیاسی نیست. کارهای فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی را هم می‌توان به صورت تشکیلاتی اداره کرد. به اعتقاد من شیوه تشکیلاتی پیوسته در برنامه‌ریزی‌ها و کارهای ایشان قابل مشاهده بود. به نظر من حتی شهادت ایشان در ساختمان حزب جمهوری هم نشانه‌ای از اعتقاد ایشان به کار تشکیلاتی بود.

من از شهید هاشمی‌نژاد در حزب هم خطراتی دارم که تأثیرگذاری‌های ایشان در نشان می‌دهد. ایشان مسئولیت‌های سنگینی که داشت، بسیار علاقمند بود که در اغلب جلسات شورای مرکزی حزب شرکت کند که این، اهتمام ایشان را نسبت به کار حزب نشان می‌دهد. یکی از خطرات مهم من مربوط می‌شود به دوران پس از شهادت بزرگانی چون شهید بهشتی، شهید رجایی و دیگران. در آن موقع زمانی بود که مقام معظم رهبری در دوران ناهت به سر می‌بردند. پس از شهادت شهید رجایی، جلسه شورای مرکزی حزب در دفتر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مجلس تشکیل شد. دستور کار هم این بود که حالا باید چه کنیم. حزب جمهوری در مجلس اکثریت داشت و حزب حاکم بود و همه توقع داشتند که حزب برای جانشینی نخست‌وزیر، تصمیم بگیرد. از آنجا که دبیر کل حزب یعنی شهید باهنر هم شهید شده بود و بنابراین باید دبیر کل جدید هم انتخاب می‌شد. در



به ریاست مرحوم آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی تبریزی که آن وقت در مجلس بود و در مقطعی دادستان کل کشور شد. یک هیئت هم از طرف بنی‌صدر که رئیس جمهور شده بود، رفت. عده‌ای هم در آن هیئت بودند که چون می‌خواهم خاطره‌ای را نقل کنم، شاید صلاح نباشد که اسامی آنها را بگویم. هیئت هم از طرف حزب جمهوری اسلامی به ریاست شهید هاشمی‌نژاد رفت. علت هم این بود که در جمعی که از حزب می‌رفتند، برجسته‌ترین فرد ایشان بودند. در آن هیئت من، آقای جواد منصور، چند نفر از افراد شاخه دانشجویی حزب بودند که برخی هم شهید شدند. افراد این هیئت‌ها هم ماشاءالله تعدادشان زیاد بود و به ده پانزده نفر می‌رسید.

آیا دیداری هم با معمر قذافی داشتید؟

بله، کار ما در قسمت داشت. یکی حضور در مراسم و دیگر دیدار با قذافی بود. در دیدار با قذافی، ویژگی‌های برجسته شخصیتی آقای هاشمی‌نژاد جلوه‌گر شد. در مورد مسائلی که باید در دیدارها مطرح می‌شدند، من به شهید هاشمی‌نژاد مشاوره می‌دادم، ولی تصمیم نهایی با ایشان بود. روزی که به ما خبر دادند که برای فردای آن روز، برای ما ساعت ملاقات با قذافی را گذاشته‌اند، شهید هاشمی‌نژاد پرسیدند چه کسانی در جلسه حضور دارند؟ گفته شد اعضای در هیئت دیگری که از ایران آمده‌اند. شهید هاشمی‌نژاد گفتند ما نمی‌آئیم. باید یا خودمان تنها باشیم یا با هیئت مجلس، با هیئت رئیس جمهور نمی‌آئیم. آنها اصرار کردند، ولی شهید هاشمی‌نژاد نپذیرفتند. آنها بالاخره مجبور شدند دو دیدار بگذارند، یکی برای هیئت رئیس جمهور و یکی هم برای هیئت حزب و هیئت مجلس. ما رفتیم و به ساختمان ریاست جمهوری و با قذافی دیدار کردیم. قاعده بر این است که وقتی عده‌ای که از نظر مقام، همدریف می‌زبان نیستند، ساکت می‌نشینند و جلسه به سلام و احوال‌پرسی و تعارفات معمول برگزار و ختم می‌شود، ولی این هیئت یک هیئت حزبی و افراد این هیئت و همین طور هیئت مجلس از افراد انقلابی و مبارز بودند و بنا بر این نبود که جلسه مثل جلسات معمول و تشریفاتی برگزار شود. وقتی نشستیم، متوجه شدیم که یک در میان ما هستیم و افراد لیبیایی. ابتدا متوجه نشدیم چرا این کار را کردند؟ ولی جلسه که تمام شد و خبرنگارها شروع به فیلمبرداری کردند، دیدیم که آنها شروع کردند به دادن شعار که: «شوره توره فاتح! فاتح هم به معنی اول

آن جلسه با بود درباره این دو موضوع تصمیم‌گیری شود و آقای هاشمی‌نژاد خوششان را به این جلسه رساندند، چون بسیار بر این امور اهتمام داشتند و هر وقت احساس می‌کردند که جلسه بسیار مهمی است، شرکت می‌کرد. ایشان در عین حال که رسماً عضو شورای مرکزی نبود، چون عضو برجسته‌ای بود، عملاً عضو این شورا بود و در جلسات مهم شرکت می‌کرد و بسیار تأثیرگذار بود. در این جلسه‌ای هم که اشاره کردم، ایشان شرکت کرد و وقتی مطرح شد که چه کسی رئیس جمهور باشد، شهید هاشمی‌نژاد گفت آقای خامنه‌ای اساساً پیشنهاد رئیس جمهور شدن آیت‌الله خامنه‌ای را ایشان داد. در این مسیر یکی دو مانع وجود داشت که در باره‌اش بحث شد. یکی اینکه ایشان بستری بودند. شهید هاشمی‌نژاد با فشاری کرد که بنا نیست که همیشه بستری باشند و بالاخره بهبود پیدا می‌کنند. مانع دیگر این بود که امام با رئیس جمهور شدن روحانیون موافق نبودند، چون حزب در دوره اول بنا داشت شهید بهشتی را کاندیدای ریاست جمهوری کند و به همین دلیل این کار را نکرد و به سراغ جلال‌الدین فارسی و دکتر حبیبی رفت. عده‌ای از افراد حاضر در جلسه، از جمله خود من، گفتیم که باید برویم و با امام صحبت کنیم. شهید هاشمی‌نژاد هم همین نظر را داشت. سرانجام قرار شد آقای هاشمی رفسنجانی برود و با امام صحبت کند و نظر امام را در ایسن مورد برگرداند و این کار را هم انجام داد. این یکی از اثرگذارترین کارهای شهید هاشمی‌نژاد بود.

شما در سفری همراه با شهید هاشمی‌نژاد به لیبی رفتید. چرا ایشان در راس هیئت بودند و این هیئت از سوی چه نهادی معرفی و اعزام شد، چون ایشان مسئولیت دیپلماتیک نداشتند. وقتی انقلاب پیروز شد، یکی از کشورهایی که خیلی خودش را به انقلاب نزدیک کرد، لیبی بود. در سال ۵۸ ده سال از انصراف ایتالیایی‌ها از لیبی، به رهبری معمر قذافی می‌گذشت و او می‌خواست جشن دهمین سالگرد انقلاب لیبی و اخراج ایتالیایی‌ها را برگزار کند و در اطراف و بیابان‌های بن‌غازی که بیشتر ایتالیایی‌ها در آنجا بودند. جشن را برگزار کرد و از ایران هم گروه‌هایی را دعوت کرد. در اوایل انقلاب، هنوز در ایران مرکزیت خاصی برای تصمیم‌گیری وجود نداشت و لذا آنها هم از جاه‌های مختلفی، افراد را دعوت کردند. یک گروه از مجلس

وجود ندارد و چون شیوه‌ای عالمانه و تطبیقی است، بر این بخش از مخاطبان تأثیر می‌گذارد. نقد منصفانه و صحیح، هم درست است و هم تأثیرگذار، آقای هاشمی‌نژاد از این شیوه دوم استفاده می‌کرد. ایشان اطلاعات عمومی خوبی درباره مسائل گوناگون داشت، از جمله اعلامیه حقوق بشر را که به آن اشاره کردم، از همین نوع بود. ایشان آرای متفکرین غربی را مطرح می‌کرد تا اثبات کند که اسلام در ۱۴ قرن پیش به نکاتی نظر داشته که متفکرین امروز غرب متوجه آن نشده‌اند. ایشان با دقت عالمانه، ریشه‌های وحیانی اسلام را از این طریق اثبات می‌کرد. مثلاً در مورد همین اعلامیه حقوق بشر، ایشان این‌گونه استدلال می‌کرد که امروز پیشرفته‌ترین کشورهای دنیا اعلامیه‌ای را تنظیم می‌کنند که در ۱۴ قرن پیش، در عقب‌افتاده‌ترین نقطه دنیا توسط پیامبر گرامی اسلام (ص) مطرح شد و همین دلیل روشن و واضحی است بر اینکه این قوانین از ناحیه خداوند و از آسمان و وحیانی است. ایشان به شیوه‌ای عالمانه، جنبه‌های منفی غرب را مطرح و به شکلی تلویحی، غرب‌زدگان را تحقیر و اهمیت و قدرت اسلام را اثبات می‌کرد. این شیوه هاشمی‌نژاد نه تنها واکنش منفی در محافل علما به دنبال نداشت که مورد تحسین و تأیید هم بود و در میان جامعه و مخاطبان هم بسیار پرچاپه بود. ایشان در تهران هم زیاد سخنرانی می‌کرد. یاد هست که بیشتر در قسمت‌های مرکزی تهران سخنرانی داشت، ولی مستمعین ایشان منحصر به مردم همان منطقه نبود و دیگرانی که باخبر می‌شدند، از همه جای شهر می‌آمدند و سخنرانی‌های ایشان بسیار پر مخاطب بود. مخاطبان ایشان غالباً آدم‌های باسواد و اهل تحقیق و بخش اعظمی از آنها، آدم‌های انقلابی از اقشار مختلف بودند.

شهید هاشمی‌نژاد در اول انقلاب هیچ نوع سمت اجرایی را نپذیرفتند. چه شد که مسئولیت حزب جمهوری را پذیرفتند؟
شهید هاشمی‌نژاد با چند تن از سران انقلاب، سابقه دوستی و همکاری طولانی داشت و لذا در کارهای تشکیلاتی با آنها همکاری می‌کرد. یکی از این افراد مقام معظم رهبری بودند که می‌تواند همراه با شهید هاشمی‌نژاد و آیت‌الله طیبی، جمعی سه نفره را تشکیل می‌دادند که محور مسائل انقلابی استان خراسان بودند. یکی از ارکان حزب جمهوری، مقام معظم رهبری بودند. مؤسسان حزب شهید آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و شهید باهنر بودند. همه این بزرگان با شهید هاشمی‌نژاد سابقه دوستی و آشنائی دیرینه داشتند، بنابراین طبیعی بود که نه فقط حزب جمهوری که هر تشکیلاتی که توسط روحانیون انقلابی و سرشناس تشکیل می‌شد، شهید هاشمی‌نژاد با آنها همراهی کند. قبل از انقلاب هم هر تشکیلاتی، ولو بدون نام و به شکل غیررسمی، برای پیشبرد انقلاب تشکیل می‌شد، شهید

در بنگلادش وقتی وارد یک مدرسه علمیه شدید، طلاب با شعارهای خوب و تکبیر از ما استقبال کردند. بعد شهید هاشمی‌نژاد سخنرانی کرد. قبل از ایشان رئیس حوزه علمیه سخنرانی و علیه صدام صحبت کرد. جالب این است که ما شنیده بودیم اینها از عربستان سعودی و از خود صدام برای اداره این مدرسه، پول می‌گیرند و عوامل زیادی را هم برای تبلیغ خودشان به آنجا فرستاده بودند، ولی طلاب به قدری به امام و انقلاب ایران علاقه داشتند که آن صحبت‌ها را علیه صدام ایراد کردند.

هاشمی‌نژاد یک پای ثابت آن بود، این بود که با تأسیس حزب جمهوری اسلامی، ایشان با مؤسسان آن همراهی کرد و دبیر حزب در استان خراسان شد.

در روزهای نخست پیروزی انقلاب، نسبت به حزب و تشکیلات حزبی، دو نگرش موافق و مخالف وجود داشت. آیا شهید هاشمی‌نژاد موافق تشکیل حزب بودند و یا در ادامه فعالیت‌های انقلابی، صرفاً با مبارزان و انقلابیون همکاری می‌کردند؟

اگر ایشان اعتقاد به حزب نداشت، می‌توانست صرفاً در حزب عضو باشد و یا نهایتاً کمک کند و قطعاً دبیری حزب را به عهده نمی‌گرفت، مضافاً بر اینکه قبل از انقلاب هم با تشکیل «کانون



شخصیت شهید هاشمی نژاد در این سفر کاملاً برجستگی داشت. در سفر به لیبی، به سوریه، به اردن، هر جا که بودیم، ایشان خودش را همسان بقیه جلوه می داد. ما هیچ وقت ندیدیم که ایشان رفتاری داشته باشد که دیگران احساس کنند ایشان رئیس و بزرگ تر است. ما این خلق و خور هم در سفر و هم در حضر از ایشان می دیدیم

او در مسجد جامع دزفول برای مردم قهرمان آن شهر که چندی پیش در اثر اصابت موشک های ۹ متری عراق تعداد زیادی شهید داده بودند، چنان با حرارت صحبت کرد که روحیه قوی آنها را چند برابر کرد، همان شب با شهید هاشمی نژاد و تعدادی از برادران دزفولی و چند دوست طلیه در زیر زمین دفتر حزب جمهوری اسلامی در دزفول، روی یک زبلو و چند تکه روزنامه خوابیده بودیم. ساعت ۱۲ نیمه شب در اثر صدای مهیب چند موشک ۹ متری عراقی از خواب پریدیم. با شهید هاشمی نژاد به محل حادثه که ۲۰۰ متر آن طرف تر بود، رفتیم. در هنگام مشاهده صحنه دلخراش حادثه، به چشمان شهید هاشمی نژاد نگاه کردم. اشک در چشمان او حلقه زده بود. با این حال صدای او هرگز دچار ذره ای لرزش نشد. او با صدای رسای خود به بازماندگان شهیدان دلدار می داد و مردم قهرمان دزفول را می ستود. شهید هاشمی نژاد آن شب یک حامی قوی برای شهیدداده های دزفول بود. او آن شب به مردم دزفول روحیه داد. فردای آن روز هاشمی نژاد برای سخنرانی به کرمانشاه رفت و پس از سخنرانی های پرشور در جبهه های جنگ در غرب به دزفول برگشت. او در دزفول لباس رزم بر تن کرد و به خط مقدم جبهه رفت تا برای یک لحظه هم که شده در لباس پرافتخار سربازی و دفاع از اسلام باشد.

در شب چهارم آبان قبل از آنکه بخوابد، به پایگاه هوایی دزفول رفته و به کاخی که بنی صدر در آن زندگی می کرد سر زده بود. او در آنجا به درد دل های افسران که از آلودگی های بنی صدر در رنج بودند، گوش داده و با چشم های خود دربار شاه دوم را دیده بود. او آن شب با این حاضره تلخ و در حالی که شدیداً متأثر بود، خوابید و نیمه شب با صدای بمب صدامی بیدار شد. بی تردید وقتی بنی صدر پس از عزل از فرماندهی کل قوا به مناققین گفته بود باید سسران را بکشید، هاشمی نژاد را هم در نظر داشت زیرا می دانست هاشمی نژاد خاری بود در چشم او و همه نوکران حلقه به گوش امریکا.

چگونه از شهادت ایشان باخبر شدید؟

من چون در روزنامه بودم، شاید زودتر از هر کسی دیگری مطلع شدم. آن روزها شهادت ها به قدری زیاد بودند که انسان دچار تاسلف دائمی بود. من درمکه بودم که خبر شهادت هاشمی نژاد را شنیدم.

علاقه ای که به ایشان داشتیم، همراه ایشان بودم. ما با هم رفتیم ژاپن، از آنجا به فیلیپین و بنگلادش و هند رفتیم و به تهران برگشتیم. البته در بمبئی به هیئت دیگری که آقای خزعلی رئیس آن بودند، پیوستیم. بعد از بازگشت هم دیداری با امام داشتیم. در ژاپن در سفارت، مصاحبه ای برگزار شد که شهید هاشمی نژاد صحبت کرد. نمایندگان رسانه های گروهی ژاپن، اعم از رادیو و تلویزیون و مطبوعات حضور داشتند. ایشان برای ایرانی های مقیم ژاپن هم سخنرانی کرد. به بعضی از شهرهای ژاپن رفتیم و سخنرانی هایی کردیم و صحبت های داشتیم. من چون قبل از انقلاب در سال ۵۶ در ژاپن بودم و کاری تحقیقی کردم و کتابی هم به نام «اسلام در ژاپن» نوشتم، آشناهای در آنجا داشتیم و به سراغ آنها رفتیم و از مساجدی که قبلاً رفته بودم، دیدن کردیم. بهر حال تا حدی که می توانستیم برای معرفی انقلاب تلاش و کار کردیم. دیداری هم در آنجا با وزیر خارجه ژاپن داشتیم که در ساختمان وزارت امور خارجه برگزار شد و من هم حضور داشتم. در آن دیدار هم چیزی شبیه به آنچه با قذافی پیش آمد، تکرار شد. شهید هاشمی نژاد بر مبنای اینکه ما برحق هستیم، از همه طلبکاری می کرد و از وزیر امور خارجه ژاپن می پرسید که شما چرا از ما حمایت نکردید و چرا فلان جمله را گفتید. آن روزها او درباره جنگ جمله ای گفته بود که شهید هاشمی نژاد به آن اعتراض کرد. وزیر امور خارجه ژاپن وقتی دید که آقای هاشمی نژاد دنباله بحث را رها نمی کند، خیلی سیاستمدارانه تر از قذافی عمل کرد و دنباله بحث را به شکل منطقی تری جمع کرد.

بعد که به ایران برگشتیم، بعد از چند روز در جماران دیداری با امام داشتیم. کتاب «اسلام در ژاپن» من هم منتشر شده بود و با خود برداشتم که به امام تقدیم کنم. آقای هاشمی نژاد درباره سفر من به ژاپن و تحقیقی که کرده بودم، مقداری صحبت و از امام تقاضا کرد که اگر موافق هستند، بنده به ژاپن بروم و مرکزی را در آنجا تاسیس و درباره اسلام تبلیغ کنیم که امام پذیرفتند، منتهی این نظر تحقق پیدا نکرد، چون وقتی مسئله را با آقای هاشمی مطرح کردم، ایشان گفتند که الان در اینجا به حضور شما نیاز بیشتری است. قرار شد ایشان با امام صحبت کنند تا بعد از فرصت مناسب تری به نظر ایشان عمل شود. در این دیدار آقای خزعلی هم حضور داشتند.

از بنگلادش هم خاطره جالبی دارم. در آنجا ما وقتی وارد یک مدرسه علمیه شدیم، طلاب با شعارهای خوب و تکبیر از ما استقبال کردند. بعد شهید هاشمی نژاد سخنرانی کرد. قبل از ایشان رئیس حوزه علمیه سخنرانی و علیه صدام صحبت کرد. جالب این است که ما شنیده بودیم اینها از عربستان سعودی و از خود صدام برای اداره این مدرسه، پول می گیرند و عوامل زیادی را هم برای تبلیغ خودش به آنجا فرستاده بودند، ولی اینها به قدری به امام و انقلاب ایران علاقه داشتند که آن صحبت ها را علیه صدام ایراد کردند.

از دوره جنگ و حضور شهید هاشمی نژاد در جبهه ها خاطره ای دارید؟

در روز سوم آبان ۵۹ یعنی یک ماه و چهار روز پس از آغاز جنگ امریکا علیه انقلاب اسلامی ایران که از طریق صدام کافر بر ما تحمیل شد، شهید هاشمی نژاد را در دزفول دیدم. عصر همان روز

ماه است یعنی «انقلاب اول ماه» و هم به معنی پیروز است. شب که در تلویزیون، فیلم را دیدیم، این طور به نظر می رسید که ما هم قاتی اینها هستیم و با این شعار موافقم. خواستند به مردم لیبی القا کنند که هیئت ایرانی هم ما را قبول دارد. نکته اساسی در این دیدار شخصیتی بود که آقای هاشمی نژاد در این سفر از خود نشان داد و به قذافی ایراد گرفت که چرا از صدام حمایت می کنید؟ قذافی هم به عنوان رئیس جمهور و با این فکر که آقای هاشمی نژاد یک آدم معمولی است، جوابی داد و انتظار داشت که قضیه تمام شود، ولی آقای هاشمی نژاد دنباله موضوع را گرفت و تقریباً بحثی در گرفت. سرانجام قذافی سعی کرد با جمله ای، بحث را تمام کند، ولی کاملاً مشخص بود که بحث تمام نیست و شهید هاشمی نژاد قانع نشده است. جلسه که تمام شد عده ای اعتراض کردند که: «شما چرا با قذافی بحث کردید؟ ایشان رئیس جمهور و میزبان ماست و این کار، درست نبود.» شهید هاشمی نژاد گفت: «من یک طلیه و یک روحانی هستم و هر سئوالی را از هر مقامی می توانم بپرسم.»

محتوای این بحث چه بود.

راجع به مسائل افغانستان و عراق بحث شد.

در مورد امام موسی صدر بحثی شد؟

ما با افراد و گروه های دیگری در این مورد صحبت کردیم، ولی در این جلسه به خصوص که به آن اشاره کردم، صحبت امام موسی صدر نشد. شهید هاشمی نژاد در این جلسه از اینکه قذافی با ایران اظهار دوستی می کند و خود را حامی مسلمانان و مستضعفان می داند، ولی در عین حال در برابر دولت ایستاده افغانستان و اشغالگران روسی موضع مناسبی ندارد و همین طور در برابر رژیم بعثی عراق که آن روزها به شکل های مختلف با انقلاب اسلامی ایران دشمنی می کرد و تجاوزات پراکنده خود را به مرزهای ایران آغاز کرده بود، نرمش نشان می داد و با آن دولت روابط دوستانه ای داشت، ناراضی بود و این نارضایتی را از زبان ملت ایران به قذافی در میان گذاشت. بهر حال لحن و جمله قذافی طوری بود که می خواست بحث را تمام کند.

آیا صحبت های شما در مورد امام موسی صدر، شما را به نتیجه ای هم رساند؟

همه آنها ادعا می کردند که ایشان از لیبی رفته اند. رئیس تشریفاتی که با ما سروکار داشت، نامش ابوسته بود و جواب هایی که به ما می دادند این بود که امام موسی صدر به اینجا آمدند، ولی اسناد و مدارک داریم که از اینجا رفتند و ما خبری از ایشان نداریم.

آیا سفرهای دیگری هم با ایشان داشتید؟

چون از ایران پرواز مستقیم به لیبی نبود، ما از ایران به سوریه رفتیم، یک شب در آنجا ماندیم و بعد به لیبی رفتیم. موقع برگشتن هم همین طور، اما در سوریه کار خاصی نداشتیم. با ماشین به اردن هم رفتیم و در شهر عمان گشتی زدیم و برگشتیم.

مشهور است که افراد را در سفر بهتر می توان شناخت...

شخصیت شهید هاشمی نژاد در این سفر کاملاً برجستگی داشت. در سفر به لیبی، به سوریه، به اردن، هر جا که بودیم، ایشان خودش را همسان بقیه جلوه می داد. ما هیچ وقت ندیدیم که ایشان رفتاری داشته باشد که دیگران احساس کنند ایشان رئیس و بزرگ تر است. ما این خلق و خور را هم در سفر و هم در حضر از ایشان می دیدیم و این نشان دهنده شخصیت شهید هاشمی نژاد بود، چون آدم های بزرگ، هیچ وقت خودشان را به رخ نمی کشند و یا جلوه نمی دهند و اصلاً خودشان را چیزی به حساب نمی آورند. رفتار شهید هاشمی نژاد در تمام طول سفر همین گونه بود. در لیبی یک بار ایشان به من گفت برویم بازار. می خواست سوغات بخرد. جالب این بود که در بازار، افراد به ایشان اشاره می کردند و به دلیل عمامه سیاهش می گفتند خمینی و به من اشاره می کردند و می گفتند تلخالی!

در لیبی اتفاق جالب دیگری هم افتاد. یک روز دیدیم که ابوسته مقداری دلار آورد و خواست به ما بدهد. اعضای هیئت هم هیچ کدام بدون مشورت و اجازه رئیس هیئت کاری نمی کردند. موضوع به شهید هاشمی نژاد اطلاع داده شد. ایشان گفت که نباید این پول را بگیریم و البته نظر اغلب ما هم همین بود. دو سه بار اصرار کردند و ما محکم روی حرفمان ایستادیم و نپذیرفتیم و گفتیم که خودمان پول داریم. این هم از برجستگی های شخصیتی شهید هاشمی نژاد بود که مناعت طبع بالائی داشت و آبروی نظام و انقلاب را در جمیع جهات حفظ می کرد.

از سفر به ژاپن چه خاطره ای دارید؟

سفر ما همراه با شهید هاشمی نژاد به ژاپن در همان سال های اول پیروزی انقلاب بود. ما می خواستیم در دهه فجر، پیام انقلاب را در ژاپن اعلام کنیم. ایشان رئیس هیئت بود. بعد از پیروزی انقلاب، شهید هاشمی نژاد همین دو سفر را رفت که من به دلیل



سوریه، دمشق، پاییز ۱۳۵۹. حضور شهید هاشمی نژاد در کنار آیت الله العظمی بزرگوار امام خمینی